

شگردهای هنری سعدی

دکتر کاووس حسینی

بازشناسی ادب و فرهنگ گذشته و یادآوری افتخارات پیشین تنها زمانی شایسته است که برای بهره‌گیری و توشه‌برداری باشد، تا با ترفندی در خور، راه‌رو به پیش خود را با چشمانی بازتر و نگاهی ژرف‌تر در نوردیم، اما چنانچه به بهانه شکوه فردوسی، عظمت سعدی و عزت حافظ، همانند برخی از پس‌ماندگان بخواهیم به گذشته برگردیم و در همان جا بمانیم، ناگوارترین شیوه زیستن را پیش گرفته‌ایم که زیستن در گذشته و در نیافتن اکنون، چیزی جز کوری و دوری و چیزی جز پستی و پلیدی بر جای نمی‌نهد و دور باد از همه ما این گونه زیستن!

سعدی را بدان جهت پاس می‌داریم که راستی را ستوده است و ما را به یک زندگی روشن، راست و شیرین فراخوانده است. از سعدی می‌آموزیم که امروزمان را و فردایمان را چگونه شیرین و روشن کنیم.

سعدی را استاد مسلم سخن دانسته‌اند و این لقب از همان گذشته‌های دور، برای سعدی، همچنان تکرار شده است.

در میان سخنوران زبان فارسی تنها کسی که هم در نثر و هم در شعر، اثر عالی و درجه اول آفریده است، سعدی است. شعر بلند سعدی به روانی نثر و نثر زیبای او به شیوایی شعر پدید آمده است و شگفت آن که صورت و معنا در آثار او با همه وسعت، همدوش هم در بالاترین مرتبه کمال نشسته‌اند. همین توانمندی گسترده است که او را در سنجش با دیگران، این گونه یگانه بر کشیده است. حضور همیشگی سعدی در میان مردم و آمیزش او با گروه‌های مختلف اجتماع، تأثیر بسیاری در عمومی‌تر شدن سخن او گذاشته است. اگر بخواهیم سعدی را با برخی دیگر از قله‌های شعر فارسی بسنجیم، همواره سعدی را بیشتر از دیگران در میان مردم خواهیم دید. مثلاً هنگامی که سعدی و مولوی را از دیدگاه پیوند و ارتباط آنها با مردم جامعه مقایسه کنیم، می‌بینیم که مولوی پروازی خیلی بلند دارد و در ارتفاع بسیار بالایی رو به مقصد در پرواز است. آن قدر بالا که بیشتر اوقات از دسترس مردم و حتی از دیدرس آنها هم خارج است، اما سعدی از روی زمین مستقیم به سوی هدف حرکت می‌کند. از همین رو در دسترس مردم است و مردم می‌توانند به سادگی با او همراه شوند، دامن او را بگیرند و به مقصد برسند. یا وقتی سعدی را با حافظ می‌سنجیم، می‌بینیم که حافظ هم به گستردگی در میان طبقه‌های جامعه نفوذ پیدا کرده و جاری شده، اما حافظ مثل یک پدر مقدس و قابل احترام است که باید او را دوست داشت، به او مهر ورزید و او را بزرگ داشت، اما اگر حافظ در ذهن مردم مثل یک پدر باشکوه است، سعدی مثل یک دوست صمیمی است که بسیاری اوقات با او شوخی هم می‌کنند.



این همه حکایت‌هایی که به نام سعدی، دختر سعدی و حاضر جوابیهای سعدی ساخته شده، گواه همین پیوند نزدیک است.

سادگی بیان از ویژگیهای شعر غنایی است، حتی سخنوران دیر آشنایی چون خاقانی، در غزل، زبان و بیانی ساده دارند اما سادگی شعر سعدی گونه‌ای دیگر است. آن گونه که صفت سهل ممتنع، نامدارتر از همه به سخن سعدی اختصاص یافته است، یکی از دلایل این سادگی، همان درنگ بایسته در فرهنگ مردم و هم زیستی اجتماعی سعدی است. سعدی پایه‌های اصلی سخن خود را از فرهنگ مردم گرفته است. از همین رو غزل او در سنجش با غزل‌های عارفانه، در عنصر تمثیل تنگ‌مایه‌تر است. شاعران عارف به دنبال بیان مفاهیم مجرد ذهنی، ناچار به تمثیل دست می‌آویختند و سعدی در آفرینش هنری خود از این ناگزیری رهاست. خصلت اجتماعی سعدی در آفرینش هنری او کارکردی روشن دارد و غزل‌های او را از بیان یک احساس فردی بیرون برده و بدان رنگ اجتماعی زده است. سعدی نه راه اندیشه‌های صرف عرفانی را پیش گرفت و نه یک‌باره از همه آنها دست کشید؛ نه آن قدر پرواز کرد که از زمین دور شود و چیزی را در زمین نبیند و نه آن گونه به زمین چسبید که از ملکوت باز ماند.

او زندگی و همه زیباییهای آن را دوست داشت و بدان عشق می‌ورزید. عروس سخن سعدی، همچنان که می‌دانید، بدون یاری گرفتن از آرایه‌های ادبی، زیباست، زیرا سخن او اصالتاً هنری است و اصالت هنری سخن او آن قدر مایه‌ور است که نیازی به لوازم آرایش ندارد. بی‌گمان آفرینش چنین کلامی، بسیار هنری‌تر است از کلامی که با ترفندهای ادبی و با آرایه‌های ادبی بخواهد آراسته شود. گاهی انسان فکر می‌کند با فرا گرفتن بعضی از آرایه‌های ادبی، ممکن است به سخن حافظ نزدیک شود، اما خصلت هنری سعدی این چنین اجازه‌ای را به هیچ کس نمی‌دهد، برای آن که ویژگیهای خاصی در سخن سعدی است که تقریباً سخن او را تقلیدناپذیرترین نوع سخن فارسی کرده است.

«مستقیم حرف زدن و بدون کمک تشبیه و استعاره و مجاز، شعر آفریدن، تواناییهایی می‌طلبد که جز در شاعران فرهیخته نمی‌توان یافت. در شعر گفتاری، بار تمام صنایع بدیعی به دوش کلام و اندیشه می‌افتد. شاعری می‌تواند چنین شعرهایی بنویسد که تسلط کامل بر زبان و آگاهی فراوان از ظرفیتهای و ریزه‌کاریهای آن داشته باشد، تا اندیشه خود را شاعرانه بیان کند...»

برای تقلید از شعر سعدی باید به اندازه سعدی بصیرت و دانش در زبان فارسی داشت... به همین دلیل سعدی تقلیدناپذیرترین شاعر ایران باقی مانده است.»^۱

من در این مجال اندک، فقط نگاهی کوتاه به غزل‌های سعدی خواهیم کرد. در مقاله‌ای هم درباره زیبایی‌شناسی سخن در بوستان سعدی، چیزهایی نوشته‌ام که اگر کسی علاقه‌مند باشد، می‌تواند به آن رجوع کند.^۲

سخن در پیوند با سادگی زبان سعدی است، برای نمونه چند بیت از یک غزل را باز می‌نگریم. هم چنان که می‌بینید؛ این بیتها تقریباً از همه آرایه‌های ادبی مرسوم تهی است، اما کیست که اندکی، سر سوزن ذوقی داشته باشد و از این شعر لذت نبرد:

ندانم از من خسته جگر چه می‌خواهی
دل به غمزه ربودی، دگر چه می‌خواهی؟

اگر تو بر دل آشفته‌گان ببخشی
ز روزگار من آشفته‌تر چه می‌خواهی؟
شنیده‌ام که تو را التماس شعر من است
تو کان قند و نباتی، شکر چه می‌خواهی؟
دریغ نیست ز تو هر چه هست سعدی را
وی این کند که تو خواهی، دگر چه می‌خواهی؟^۳
سعدی به ساده‌ترین شیوه ممکن با ما حرف می‌زند، بدون آویزش به صنایع و آرایه‌های ادبی.

یا باز همان غزل مشهور:

یارا! بهشت، صحبت یاران همدام است

دیدار یار نامتناسب، جهنم است

هر دم که در حضور عزیز بر آوری

دریاب کز حیات جهان حاصل آن دم است

نه هر که چشم و گوش و دهان دارد آدمی است

بس دیو را که صورت فرزند آدم است

آن است آدمی که در او حسن سیرتی

با لطف صورتی است، دگر حسو عالم است

هرگز حسد نبرده و حسرت نخورده‌ام

جز بر دو روی یار موافق که در هم است

آنان که در بهار به صحرا نمی‌روند

بوی خوش ربیع بر ایشان محرم است

و آن سنگ‌دل که دیده بدوزد ز روی خوب

پندش مده که چهل در او نیک محکم است

آرام نیست در همه عالم به اتفاق

ور هست در مجاورت یار محرم است

گر خون تازه می‌رود از ریش اهل دل

دیدار دوستان که ببینند، مرهم است

دنیا خوش است و مال عزیز است و تن شریف

لیکن رفیق بر همه چیزی مقدم است

ممسک برای مال همه ساله تنگ‌دل

سعدی به روی دوست همه روزه خرم است^۴

یا اگر تنها به مطلع غزل‌های سعدی نگاه بکنیم، بسیاری از آنها را با همین ویژگی خواهیم یافت:

دیر آمدی ای نگار سرمست

زودت ندهیم دامن از دست^۵

می‌بینید که این بیت بسیار زیبا، نه تشبیه دارد، نه استعاره و نه هیچ چیز دیگر جز زیبایی و فریبایی. یا مثلاً:

ناچار هر که صاحب روی نکو بود

هر جا که بگذرد همه چشمی در او بود^۶

یا:

گر تیغ بر کشد که محبان همی زخم

اول کسی که لاف محبت زند، منم^۷

یا:

بگذار تا مقابل روی تو بگذریم

دزدیده در شمایل خوب تو بنگریم^۸

یا:

چه فتنه بود که روی تو در جهان انداخت

که یک دم از تو نظر بر نمی‌توان انداخت^۹

شکریهای هنری سعدی

● بازشناسی ادب و

فرهنگ گذشته و یادآوری

افتخارات پیشین تنها

زمانی شایسته است که

برای بهره‌گیری

وتوشه برداری باشد، تا

با ترفندی در خور، راه

رو به پیش خود را با

چشمائی بازتر و نگاهی

زرف‌تر در نور دیدیم.





گاهی این شگرد آشنایی زدایی بر دوش ایهامی شاعرانه نهاده می شود، مثلاً:

آن سیل که دوش تا کمر بود
امشب بگذشت خواهد از دوش^{۱۸}

باز هم برجسته سازی در پایان مصراع صورت گرفته است. واژه «دوش»، «کمر» و «امشب» در طول بیت مقدمات را برای برجسته شدن «دوش» در پایان بیت فراهم آورده اند، تا این واژه در دو معنی شانه و دیشب به کار برود. گاهی این آشنایی زدایی به گونه ای است که شاعر در بخش نخست سخن خواننده را به سمتی می کشاند و در میانه راه، ناگهان مسیر ذهنی او را تغییر می دهد و به همین دلیل سخن او ناگهان هنری می شود:

اول منم که در همه عالم نیامده است
زیباتر از تو در نظرم هیچ منظری^{۱۹}

در مصراع اول گمان می کنیم شاعر در پی خودستایی است و جمله «اول منم» در آغاز بیت، این گمان را تشدید می کند، اما ناگهان در مصراع دوم همه آن بار ارزشی به معشوق منتقل می شود. این شگرد را سعدی بارها به کار گرفته است؛ از جمله:

گفتی ز خاک بیشترند اهل عشق من
از خاک بیشتر نه که از خاک کمتریم^{۲۰}

یا:
آب شوق از چشم سعدی می رود بر دست و خط
لاجرم چون شعر می آید سخن تر می شود^{۲۱}

یا:
دل همچو سنگت ای دوست به آب چشم سعدی
عجب است اگر نگردد که بگردد آسیایی^{۲۲}

برخی از شگردهای هنری سعدی همان شگردهایی است که حافظ پیش از دیگران از آن بهره برده است. یکی از آنها پنهان کردن پیوندهای هنری واژگان در لایه های زیرین بیت است که بیشتر از رهگذر خانواده ایهام (ایهام تناسب، ایهام تضاد و استخدام) پدید می آید. این گونه از ترفندهای هنری که از دید ساده بینانه خوانندگان معمولی پنهان می ماند، ویژه کسانی است که نگاهی ژرف کاوتر دارند و می توانند با گذر از پوسته بیت به لایه های زیرین راه یابند، برای نمونه به بیت زیر نگاه کنید:

سرو از آن روی گرفته است به یک پای قرار
که اگر با تو رود شرمش از آن ساق آید^{۲۳}

یا:

اتفاقم به سر کوی کسی افتاده است
که در آن کوی چو من کشته بسی افتاده است^{۲۴}

یا:

از هر چه می رود سخن دوست خوش تر است
پیغام آشنا نفس روح پرور است^{۲۵}

یا:

چشمت خوش است و بر اثر خواب خوش تر است
طعم دهانت از شکر ناب خوش تر است^{۲۶}

یا:

این باد بهار بوستان است
یا بوی وصال بوستان است؟^{۲۷}

یا:

من اگر نظر حرام است بسی گناه دارم
چه کنم نمی توانم که نظر نگاه دارم^{۲۸}

آنچه گفته شد، سخن تازه ای نبود. دیگران هم گفته اند که سخن سعدی بدون آرایه های ادبی زیباست و شاید همین دلیل بود که حافظ ناگزیر از یک راه دیگر رفت و این گونه سخن گفتن را فرو نهاد و رفت به سمت لایه لایه حرف زدن و تموج و تراکم معانی در بیت و حقیقت ارتباطات و پیوندهای هنری واژگان. برای اینکه وقتی حافظ آمد، تقریباً سکه دیگر غزل سرایان همه از رونق افتاد. ولی تنها کسی که همچنان در اوج ماند، سعدی بود. البته حافظ هم سخن ساده شبیه سعدی دارد، همچون:

من ترک عشق و شاهد و ساغر نمی کنم
صد بار توبه کردم و دیگر نمی کنم
باغ بهشت و سایه طویا و قصر حور
با خاک کوی دوست برابر نمی کنم...^{۲۹}
اما منظور ما کلیت سخن است.

آنچه گفته شد در پیوند با بخشی از سخن سعدی بود؛ بخشی عظیم از سخن سعدی، اما سعدی سروده هایی هم دارد که آنها را با ترفندهایی ویژه هنری آراسته و با گونه هایی از آشنایی زدایی و هنجار شکنی، در سخن خود رستاخیز ایجاد کرده است.

حافظ نیز برخی از این ترفندها را از سعدی آموخته، آنها را پرداخته، به کمال رسانده و تبدیل به یک ویژگی سبکی کرده است. گاهی دقت سعدی در آشنایی زدایی و کار کردهای زبانی برای ایجاد رستاخیز سخن، بسیار شنیدنی است:

نشستم تا برون آیی خرامان

تو بیرون آمدی، من رفتم از هوش^{۳۰}

واژه «هوش» که در پایان بیت گذاشته شده، به همراه فعل «رفتم»، کارکرد زبانی ویژه ای دارد که سخن را دیگر گونه کرده است.

سعدی با فعلهای «نشستم»، «برون آیی»، «بیرون آمدی» و با تمهید این همه مقدمات می خواهد شما فعل «رفتم» را هم همسان بقیه فعلها گمان کنید، اما ناگهان واژه «هوش» در پایان بیت می آید و انتظار شما را بر هم می زند و با این شگرد سخن را هنری می کند. این شگرد را سعدی در جابهای دیگر هم به کار بسته است:

رفتی و نمی شود فراموش

می آیی و می روم من از هوش^{۳۱}

دقیقاً همان کار کرد را دارد. البته تراکم افعال، فشردگی کلام و وجود چهار جمله در این مجال اندک، پرارزش این بیت افزوده است.



تصویر این بیت در نخستین نگاه این چنین است: سرو بدان دلیل بر یک پای ایستاده است که می ترسد اگر با تو به راه بیفتد، در برابر خرامیدن تو و پای زیبای تو نسبت به پای خود، دچار شرمندگی شود؛ اما در لایه زیرین بیت پیوند فعل «روی گرفتن» یعنی صورت را از خجالت پوشیدن — بدون این که در بیت مورد نظر باشد — با «شرم» در مصراع دوم به زیبایی پیوند یافته است.

انگار سرو علاوه بر این که بر یک پای ایستاده است، روی خود را نیز از خجالت پوشانده است.

همی خرامد و عقلم به طبع می گوید
نظر بدوز که آن بی نظیر می آید^{۲۳}

کانون رستاخیز در فعل «نظر بدوز» است و ایهامی که در آن نهفته است؛ نظر بدوز یعنی چشم ببند و نگاه نکن، یا خیره باش و تماشا کن.

یا:
در آب دو دیده از تو غرقم
امید لب و کنار دارم^{۲۴}

در پیوند با «آب» و «غرق» در نگاه نخست به نظر می رسد شاعر در مصراع دوم می گوید:

آرزو دارم از این غرقاب به لب دریا و ساحل برسیم، در حالی که در لایه زیرین بیت شاعر آرزوی رسیدن به لب و کنار معشوق دارد.

یا:
افتاده تو شد دلم ای دوست دست گیر
در پای مفکشش که چنین دل کم اوفتد^{۲۵}

چنین دل محترمی کمتر افتاده می شود یا این چنین دلی کمتر به دست می آید.

یا:
در حسرت آنم که سر و مال به یک بار
در دامنش افشانم و دامن نشاند^{۲۶}

دامن نشکافد که سر و مالم بریزد یا بی اعتنائی نکند.

مشتری را بهای روی تو نیست
من به این مفلسی خریدارت^{۲۷}

هیچ خریداری قیمت روی تو را ندارد، یا ستاره مشتری را روشنی و نور چهره تو نیست.

یا:
لبت بدیدم و لعلم بیوفتاد از چشم
سخن بگفتی و قیمت برفت لوله را^{۲۸}

لعل (سنگ قیمتی) از چشم من افتاد و بی ارزش شد یا اشک سرخم (لعل) از دیده ام فرو غلتید.

از این نمونه ها در غزل های سعدی، می توان بسیار مثال آورد که از آنها در می گذریم. به گزینی واژگان از شکردهای دیگر سعدی است که حافظ آن را به کمال رسانده است:

هیچ کس بی دامن تر نیست لیکن پیش خلق
باز می پوشند و ما بر آفتاب افکنده ایم^{۲۹}

سعدی می گوید: همه، همچون ما تردامن و گنه کارند، اما دیگران گناه خود را پنهان می کنند و ما آن را پنهان نمی کنیم، اما همین

گونه که دیده می شود سعدی با گزینش فعلهای «باز می پوشند» و «بر آفتاب افکنده ایم» در پیوند با «دامن تر» دست به بهترین گزینش زده است. انگار کسی دامن تر را می پوشد و دیگری آن را برای خشک کردن در آفتاب پهن می کند.

آنان که شب آرام نگیرند ز فکرت
چون صبح پدید است که صاحب نظرانند^{۳۱}

جمله «چون صبح پدید است» در پیوند با «شب» بهترین گزینشی است که سعدی انجام داده است.

سخن آخر این که:
«تفسیر قدرت زبان غنایی سعدی کاری دشوار است و نمی توان در این باب موازین معینی به دست داد... غزل از نوک خامه سعدی، چون آبهای مترنم بهاری جاری می شود. گویی هیچ گونه تلاشی برای پیوستن کلمات به یکدیگر از وی سر نزده است و این نخستین و مشهودترین و غیر قابل توصیف ترین شیوه سخن اوست... قریحه او روشن و مایل به سادگی است. از همین رو با تمام چیرگی بر الفاظ به حداقل صنایع لفظی اکتفا کرده است»^{۳۲}.

پی نوشت:

۱. موحد، ضیا، سعدی، طرح نو، ۱۳۷۳، ص ۱۷۲.
۲. حسن لی، کاووس، «رستاخیز سخن در بوستان» مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره هفدهم، شماره دوم، بهار ۱۳۸۱، صص ۷۴ تا ۸۵.

۳. کلیات سعدی، فروغی، محمدعلی، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۶۵۰.
۴. همان، ص ۴۴۰.
۵. همان، ص ۴۲۶.

۶. همان، ص ۵۰۴.
۷. همان، ص ۵۶۳.
۸. همان، ص ۵۷۳.
۹. همان، ص ۴۲۲.
۱۰. همان، ص ۴۳۳.
۱۱. همان، ص ۴۳۵.
۱۲. همان، ص ۴۳۷.
۱۳. همان، ص ۴۴۱.
۱۴. همان، ص ۵۵۶.
۱۵. حافظ به سعی سایه، کارنامه، ۱۳۷۷، ص ۳۳۲.

۱۶. کلیات سعدی، همان، ص ۵۳۳.
۱۷. همان، ص ۵۳۴.
۱۸. همان، ص ۵۳۴.
۱۹. همان، ص ۶۱۷.
۲۰. همان، ص ۵۷۳.
۲۱. همان، ص ۵۱۰.
۲۲. همان، ص ۶۰۲.
۲۳. همان، ص ۵۱۵.
۲۴. همان، ص ۵۱۵.
۲۵. همان، ص ۵۵۵.
۲۶. همان، ص ۴۶۹.
۲۷. همان، ص ۴۹۰.
۲۸. همان، ص ۴۲۴.
۲۹. همان، ص ۴۱۸.
۳۰. همان، ص ۷۹۹.
۳۱. همان، ص ۵۰۱.

۳۲. دشتی، علی، قلمرو سعدی، کیهان، دی ماه ۱۳۷۸، صص ۲۱۱، ۳۳۲ و ۳۳۷.



شکردهای هنری سعدی

● سعدی را بدان جهت

باس می داریم که راستی را ستوده است و ما را به یک زندگی روشن، راست و شیرین فراخوانده است.

● در میان سخنوران

زبان فارسی تنها کسی که هم در نثر و هم در شعر، اثر عالی و درجه اول آفریده است، سعدی است.

● ویژگیهای خاصی در

سخن سعدی است که تقریباً سخن او را تقلید ناپذیرترین نوع سخن فارسی کرده است.

